

معنی لغت‌های مهم درس

| | | | |
|-----------|--|---------|---|
| آبنوس: | درختی با چوب سخت و رنگ تیره | باره: | اسب (بی‌بارگی: بدون اسب) |
| شست: | انگشترمانندی از جنس استخوان در انگشت شست که با آن زه کمان را می‌گرفتند | سندروس: | صمغی زرد رنگ که روغن کمان از آن می‌گرفتند. (اینجا منظور زردی است) |
| بپیچید: | روی برگرداند | بر: | سینه |
| عنان: | افسار | فسوس: | افسوس، سخره گرفتن |
| به‌زه: | آماده | سلیح: | مُمال سلاح |
| پرخاشجو: | جنگجو، پهلوان | پیکار: | جنگ |
| ترگ: | کلاه | چالاک: | دلآوری، شجاعت |
| خدنگ: | درختی سخت که از چوب آن تیر، نیزه و زین می‌سازند. | لعل: | سنگی گران قیمت به رنگ قرمز، (اینجا منظور قرمزی است.) |
| خیره خیر: | بیهوده | ستوه: | خسته |
| کارزار: | جنگ | کوس: | طبل بزرگ |
| گبر: | زره | گُرد: | پهلوان |
| مزیح: | مزاح، شوخی | هماورد: | حریف، هم نبرد |

معنی شعر

| | |
|--|-------------------------------|
| خروش سواران و اسپان ز دشت فریاد پهلوانان و نعره‌ اسب‌ها در میدان جنگ به اوج آسمان رسید. | ز بهرام و کیوان، همی برگذشت |
| آرایه: مراعات نظیر (بهرام و کیوان)- اغراق (مصراع دوم)- کنایه (مصراع دوم: به بالاترین حد رسید) | |
| همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل شمشیر و دست جنگجویان از خون، سرخ شده بود و زمین در زیر نعل اسب‌ها به خروش درآمده بود. | خروشان دل خاک، در زیر نعل |
| آرایه: استعاره (شیران و عقاب: از پهلوان بزرگ)- مراعات نظیر (شیر و عقاب)- جناس (نر و پر)- استعاره (عقاب دلاور: رستم) | |
| نماند ایچ با روی خورشید، رنگ از عظمت سپاه خورشید نیز ترسید و حتی خاک از زیر کوه و سنگ به جوش آمد. | به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ |
| آرایه: اغراق (هر دو مصرع)- مراعات نظیر (خاک، کوه، سنگ)- کنایه (رنگ از روی پریدن: ترسیدن) | |
| به لشکر، چنین گفت کاموس گُرد کاموس پهلوان به سپاهیان گفت: اگر قرار باشد از آسمان هم بگذرید. | که گر آسمان را بیاید سپرد |
| آرایه: اغراق (مصراع دوم) | |
| همه تیغ و گرز و کمند آورید با تمام توان و قدرت عرصه را بر ایرانیان تنگ و آنها را اسیر کنید. | به ایرانیان، تنگ و بند آورید |
| آرایه: مراعات نظیر (تیغ، گرز، کمند)- کنایه (بند آوردن: اسیر کردن) | |

دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید، برسان کوس
پهلوانی که (کجا به معنای که) نام اشکبوس بود مانند طبل جنگی فریاد برآورد.
آرایه: تشبیه (اشکبوس به کوس)

بباید که جوید ز ایران، نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد
اشکبوس به طرف سپاهیان ایران آمد تا حریف بطلید و او را شکست دهد.
آرایه: مجاز (ایران از لشکریان)- کنایه (سر به گرد آوردن: شکست دادن)

بشد تیز، زهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
رهام سریع با کلاه خود و زره جنگی به سمت اشکبوس رفت، آنچنان که گرد و خاک میدان جنگ از حرکت سریع اسب او به آسمان رفت
آرایه: مراعات نظیر (خود، گبر، زره)- جناس (گبر و ابر)- اغراق (مصراع دوم)- مجاز (ابر از آسمان)

بر آویخت زهام با اشکبوس برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس
زهام و اشکبوس با هم گلاویز شدند و از هر دو سپاه صدای شیپور و طبل بلند شد.
آرایه: مراعات نظیر (بوق و کوس)

به گرز گران، دست برد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس
اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت و زمین برای تحمل ضربات او همچون آهن و آسمان پر از گرد و غبار شد.
آرایه: تضاد (زمین و سپهر)- تشبیه (زمین مانند آهن، سپهر مانند آبنوس)- اغراق (مصراع دوم)

برآهیخت زهام، گرز گران غمی شد ز پیکار، است سران
رهام گرز سنگین خود را بیرون کشید و به جنگ با رستم پرداخت و در پی این جنگ، اسب هر دو پهلوان زخمی شد.
آرایه: مراعات نظیر (گرز و پیکار)- جناس ناقص (سران و گران)

چو زهام گشت از کُشانی ستوه بیچید زو روی و شد سوی کوه
وقتی رهام از جنگ با اشکبوس خسته شد، از او روی برگرداند. (از جنگ دست کشید و به سوی کوه حرکت کرد).
آرایه: کنایه (روی بیچیدن از منصرف شدن)- جناس (روی، سوی)

ز قلب سپاه اندر آشفست طوس بزد اسپ، کاید بر اشکبوس
طوس که در مرکز سپاه بود، خشمگین شد. اسبش را هی کرد تا به پیکار اشکبوس برود.
آرایه: کنایه (زدن: هی کردن اسب)

تهمتن بر آشفست و با طوس گفت که زهام را جام باده است جُفت
رستم خشمگین شد و به طوس گفت که رهام مرد شراب است، نه مرد جنگ.
آرایه: جناس ناقص (جفت، گفت)

تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون، پیاده، کنم کارزار
تو (طوس) فرماندهی مرکز سپاه را به عهده بگیر. من اکنون پیاده به جنگ اشکبوس می روم.
آرایه: کنایه (به آیین داشتن: منظم نگاه داشتن)

کمان به زه را به بازو فکند به بند کمر بر، بزد تیر چند
کمان آماده خود را به بازو انداخت و چند تیر به بند کمر بندش آویخت.
آرایه: مراعات نظیر (کمان، زه، تیر)- جناس (بند و چند)

خروشید: کای مرد رزم آزمای همآوردت آمد، مشو باز جای
فریاد زد که ای پهلوان جنگجو، حریفت به میدان آمد، به عقب بر نگرد.

کُشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند
اشکبوس خندید و تعجب کرد. اسب را نگهداشت و او را صدا زد.
آرایه: کنایه (عنان را گران کرد: نگه داشتن اسب)

بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

با خنده به رستم گفت که نام تو چیست و چه کسی بر تن بی سر تو گریه خواهد کرد.
آرایه: تضاد (خندان و گریستن)

تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پُرسی کزین پس نبینی تو کام
رستم این چنین پاسخ داد که چرا نام مرا می پرسی؟ زیرا بعد از این، روی خوشبختی را نخواهی دید.
آرایه: جناس (نام و کام) - کنایه (کام ندیدن، بدبخت شدن)

مرا مادر نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پُتک تَرگِ تو کرد
مادرم نام مرا «اجل اشکبوس» نهاده است و روزگار به دست من تو را از میان خواهد برد.
آرایه: جناس (مرگ و ترگ) - مجاز (ترگ از کل وجود)

کُشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر، به یکبارگی
اشکبوس به رستم گفت: بدون اسب خودت را یکباره به کشتن می دهی.
آرایه: مجاز (سر از کل بدن)

تهمتن چنین داد پاسخ بدوی: که ای بیهده مرد پرخاشجوی
پیاده، ندیدی که جنگ آورد سر سر کشان، زیر سنگ آورد؟

رستم این چنین به اشکبوس پاسخ داد که ای جنگجوی بیهود گر، آیا تاکنون جنگجوی پیاده‌ای را ندیده‌ای که به میدان جنگ برود و دشمنان را نابود کند.

آرایه: موقوف المعانی - کنایه (زیر سنگ آوردن: کشتن) - جناس (جنگ و سنگ)

به شهر تو، شیر و نهنگ و پلنگ سوار اندر آیند، هر سه به جنگ؟
آیا در کشور شما پهلوانانی که مثل شیر و نهنگ و پلنگ هستند نیز سواره به میدان جنگ می‌روند؟
آرایه: مراعات نظیر (شیر و نهنگ و پلنگ) - استعاره (شیر و نهنگ و پلنگ از پهلوانان قدرتمند)

هم اکنون تو را، ای تَبَرده سوار پیاده بیاموزم ت کارزار
اکنون ای مرد جنگجوی سواره، شیوه پیاده جنگیدن را به تو خواهیم آموخت.

پیاده مرا زان فرستاد، طوس که تا اسب بستانم از اشکبوس
طوس به این دلیل مرا پیاده به میدان فرستاده است تا از اشکبوس، اسب بگیرم.

کُشانی پیاده شود، همچو من ز دو روی، خندان شوند انجمن
اشکبوس همچون من از اسب پیاده شود تا همگان به او بخندند (مسخره‌اش کنند)
آرایه: کنایه (خندان شدن: مسخره کردن)

پیاده، به از چون تو پانصد سوار بدین روز و این گرد شش کارزار
در این روز و روزگار یک جنگجوی پیاده بهتر از پانصد سوار مثل تو است.
آرایه: اغراق (مصراع اول)

کُشانی بدو گفت: با تو سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح
اشکبوس به رستم گفت: من در تو سلاحی جز افسوس و مسخرگی نمی‌بینم.

بدو گفت رستم که تیر و کمان بین تا هم اکنون، سر آری زمان
رستم به او گفت به تیر و کمان من نگاه کن زیرا اکنون با این تیر و کمان به زندگیاات پایان می‌دهم.
آرایه: کنایه (سر آری زمان: کشته شوی) - مراعات نظیر (تیر و کمان) - جناس ناقص (کمان و زمان)

چو نازش به اسب گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید
هنگامی که دید اشکبوس به اسبش می‌نازد، کمان را آماده کرد و کشید.

یکی تیر زد بر بر اسب اوی که اسپ اندر آمد ز بالا به روی
 رستم تیری به سینهٔ اسب اشکبوس زد، آن چنان که اسب واژگون شد.

آرایه: جناس ناقص (اوی، روی) - کنایه (مصراع دوم)

بخندید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیش گرانمایه جُفت
 رستم خندید و با صدای بلند گفت که اکنون در کنار دوست عزیزت بنشین.

آرایه: جناس ناقص (گفت، جفت)

سزد گربداری، سرش در کنار زمانی بر آسایی از کارزار
 شایسته است که سر اسب را در آغوش بگیری و برای لحظه‌ای از جنگ کردن آسوده باشی.

کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی، لرز لرزان و رخ، سندروس
 اشکبوس به سرعت کمان خود را آماده کرد در حالی که از ترس بر خود می‌لرزید و رنگ چهره‌اش زرد شده بود.

آرایه: کنایه (مصراع دوم) - مراعات نظیر (کمان، زره) - تشبیه (رخ به سندروس) - واج آرایی (صامت «ز»)

به رستم بر، آنگه ببارید تیر تهمتن بدو گفت: بر خیره خیر
 همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بداندیش را

آنگاه اشکبوس رستم را تیر باران کرد، رستم به او گفت که بیهوده جسم و جان بد ذات خود را اذیت می‌کنی.

آرایه: مراعات نظیر (تن، بازو) - تضاد (تن و جان)

تهمتن به بند کمر، بُرد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
 رستم دست به بند کمر بندش برد و یک تیر از جنس چوب خدنگ انتخاب کرد.

یکی تیر الماس پیکان، چو آب نهاده بر او، چار پَر عقاب
 تیر تیز و برنده که نوک آن آبدیده و چهار پر عقاب در انتهای آن قرار داده بود.

آرایه: تشبیه (تیر به آب) - اضافه‌ی تشبیهی (تیر الماس)

کمان را بمالید رستم، به چنگ به شست اندر آورده، تیر خدنگ
 رستم کمان را در دست گرفت و تیر را که از جنس چوب خدنگ بود (بسیار محکم بود) - داخل شست قرار داد.

بزد بر بر و سینهٔ اشکبوس سپهر آن زمان، دست او داد بوس
 رستم تیر را بر سینه و پهلو اشکبوس زد و به این خاطر آسمان بر دستان رستم بوسه زد.

آرایه: جناس تام (بر: حرف اضافه، بر: پهلو) - مراعات نظیر (بر و سینه) - تشخیص (یوسهٔ سپهر) - اغراق (مصراع دوم) - واج آرایی (صامت «س»)

کُشانی، هم اندر زمان، جان بداد چنان شد، که گفتی ز مادر نژاد
 اشکبوس در همان لحظه جان داد آن چنان که گویی هرگز از مادر متولد نشده بود.

آرایه: اغراق (مصراع دوم)

قلمرو زبانی

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

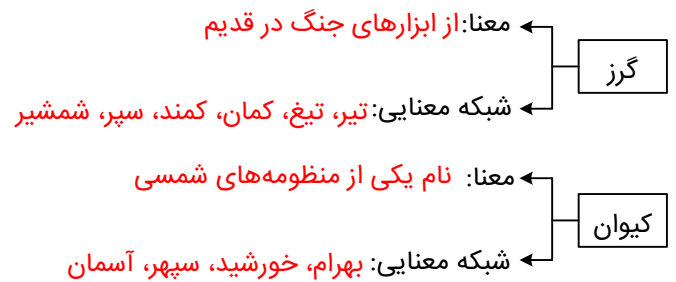
برفتند از آن جای، شیران نر عُقاب دلاور بر آورد پَر
 شیران نر از آن جا رفتند و عقاب دلاور پر بر آورد.

معنی: جنگجویان شجاع از آنجا حرکت کردند و پهلوانان مبارز آمادهٔ نبرد شدند.

۲- وقتی می‌گوییم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این

گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبکه معنایی» می‌گویند. اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.



۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت، مانند:

به سر بر = بر سر.

به زین بر = بر زین.

بگیر و به گیسوی او بر، بدوز (= بر گیسو) به نیک اختر و فال گیتی فروز
■ در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

به بند کمر بر، بزد تیر چند
به رستم بر، آنگه ببارید تیر

۴- چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید.

سلاح ← سلاح

مزاج ← مزاج

قلمرو ادبی

۱- مفهوم کنایی هر یک از عبارت های زیر را بنویسید.

■ عنان را گران کردن: متوقف کردن اسب

■ سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن و کشتن حریف

۲- یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می‌توانند نمونه‌هایی از این رجزخوانی باشند؟
بیت‌های ۱۸ تا ۳۲

۳- از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

خروش سواران و اسپان ز دشت
سر و صدا هر چقدر هم زیاد باشد نمی‌تواند به فاصله بسیار زیاد تا سیاره‌ها برسد.

به گرز گران، دست برد اشکبوس
زمین آهنین شد، سپهر آبنوس
گرز آنقدر نمی‌تواند سنگین باشد که زمین به خاطر تحمل آن مثل آهن شود. چنین چیزی امکان ندارد.

نماند ایچ با روی خورشید، رنگ
به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ
تعداد سپاهیان هر چقدر زیاد هم باشد نمی‌تواند سبب ترس و رنگ پریدگی خورشید شود، این امر غیر ممکن است.

۴- در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| که بنشین به پیش گرانمایه جُفت | بخندید رستم، به آواز گفت |
| زمانی بر آسایی از کارزار | سزد گر بداری، سرش در کنار |
| که تا اسپ بستانم از اشکبوس | پیاده مرا زان فرستاد، طوس |
| سوار اندر آیند، هر سه به جنگ؟ | به شهر تو، شیر و نهنگ و پلنگ |
| زمانه مرا پُتک ترگ تو کرد | مرا مادر نام، مرگ تو کرد |
| تن بی سرت را که خواهد گریست؟ | بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟ |

قلمرو فکری

۱- چرا رستم از رهام برآشفت؟ به خاطر شکست از اشکیوس و گریختن به سمت کوه

۲- به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟

برای تحقیر حریف و نشان دادن قدرت جنگاوری خود- خستگی اسبش رخس و...

۳- بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.

برخورداری از نیروی جسمانی، شجاعت و روحیه جنگاوری و مهارت در استفاده از ابزار نبرد.

۴- از دید روحی - روانی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟

در کلام فردوسی مظاهر میهن دوستی، فداکاری و جنگ با تباهی‌ها و سپاهی‌ها آمده است و نیز بر آزادگی، فضیلت، شرافت، دادگری و آزادمنشی تأکید شده است.